

پیش‌خوان

نظری بر اثر

تاریخی – پژوهشی «زندگی و تعلیم عرفانی شیخ صفی‌الدین اردبیلی»

در «شرح صفا»

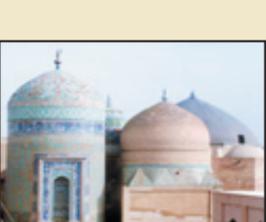
امیر رجبی



«شیخ صفی‌الدین اردبیلی»، عارف بزرگ و نامدار قرن هفتم و هشتم هجری، از چهره‌های درخشان عرفان و معنویت و از عالمان برجسته و عارفان ارستهای است که با رویکردی اجتماعی به عرفان، تأثیر فراوانی بر فرهنگ و تمدن ایرانی_ اسلامی نهاده و نقش مهمی در تاریخ ایفا نموده است. آموزه‌های معنوی شیخ صفی‌الدین اردبیلی که همچون بسیاری از علما و عرفای بزرگ این سرزمین، ریشه در شریعت نبوی و تعلیم اسلامی دارد، میراث معنوی گرآقدری محسوب می‌شود که در بحران معنویت امروز جهان می‌تواند آهنگشای کسب معرفت و راهنمای رسیدن به حقیقت باشد و در مقابل مدعیان دروغین تصوف و فرقه‌های نوظهور، قرآنتی اصیل و سنتی از عرفان اسلامی ارائه دهد.

متأسفانه، به رغم چنین جایگاه مهم و تأثیر انکارناپذیر شیخ صفی در تاریخ عرفان، آن گونه که باید و شاید شخصیت عرفانی و اندیشه‌های متعالی او در بین مردم شناخته نشده و در مقایسه با برخی علما و عرفای دیگر که تأثیر و اهمیت به مراتب کمتری از وی در تاریخ داشته‌اند، حتی در محافل علمی و تخصصی هم اطلاعات ناقص و گاه نادرستی از افکار و زندگی آن عارف بزرگ وجود دارد.

در چنین شرایطی که متأسفانه در فضای مطالعاتی کشور اطلاعات ناقص و فضاهت‌های نادرستی در مورد شیخ صفی‌الدین اردبیلی به وفور مشاهده می‌شود و منابع مکتوب چندانی هم برای معرفی دقیق و مستند زندگی عرفانی و تعلیم معنوی او وجود ندارد، نگارنده، با توجه به توفیق مطالعه



◀ **نمایی از مقبره شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی**

در عرفان اسلامی و موانست با شخصیت عرفانی شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی، پس از مدت‌ها مطالعه و پژوهش در این زمینه، تألیف کتاب مورد معرفی را آغاز کرد که اهتمام آن به خاطر مشغله‌های فراوان چند سال به طول انجامید تا اینکه سرانجام به یاری خداوند متعال و با همت انتشارات وزین سوره

مهر به زیور طبع آراسته شد.

در تحقیق زندگی و احوال و افکار شیخ صفی‌الدین اردبیلی، علاوه بر منابع تاریخی دوره صفوی، همچون سلسله‌النسب صفویه، تاریخ حبیب‌السیر، از شیخ‌صفی تا شاه‌صفی، تاریخ عالم‌ آرای عباسی و نیز برخی کتاب‌ها و رسالات ترکی، مانند تذکره شیخ صفی‌الدین اردبیلی و قارا مجموعه مهم‌ترین منابعی که وجود دارد کتاب صفوه الصفا، نوشته درویش توکلی بن اسماعیل، مشهور به «ابن بزار اردبیلی» است. این کتاب بین سال‌های ۷۵۸ تا ۷۵۹ هجری قمری، یعنی ۲۶ سال بعد از وفات شیخ صفی، به رشته تحریر در آمده و در حال حاضر نسخه‌های خطی متعددی از آن در موزه‌ها و کتابخانه‌های معروف جهان موجود است.

بنده با درک این ضرورت، ضمن استفاده از کتاب صفوه‌الصفا، به عنوان منبع اصلی در تدوین کتاب حاضر، سالیار منابع مهم و مرتبط با موضوع را نیز مد نظر قرار دادم و کوشیدم با نثری ساده و روان و البته مستند و دقیق ماجرای زندگی شیخ‌صفی و نظریات و تعلیم معنوی او را از آغاز تا پایان روایت کنم و در این راه، ضمن استفاده از نقل‌قول‌ها و مستندات تاریخی، معانی اصطلاحات و لغات دشوار را در باورقی شرح دهم و موضوعات مختلف را در فصولی مشخص به صورت منسجم و منظم بیان کنم.

بر همین اساس، از فصل اول تا فصل سوم کتاب اختصاص دارد به شرح و بررسی ماجرای زندگی شیخ صفی از تولد تا ورود به وادی عرفان و رسیدن به مقام ارشاد و خصوصیات اخلاقی و رفتاری و فراز و فرود زندگی وی. در فصل چهارم، ویژگی‌های مکتب عرفانی شیخ صفی و نظریات و تعلیم معنوی او بر اساس حکایت‌ها و سخنانش بحث و بررسی شده است. در فصل پنجم به پایان زندگی شیخ صفی و سرانجام طریقت عرفانی‌اش پرداخته شده است. فصل پایانی کتاب نیز به گزیده‌ای از سخنان شیخ در مورد تفسیر آیات قرآنی و احادیث و شرح موضوعات و اشعار عرفانی اختصاص یافته است.

عاریخ

کفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



عارفانه‌ساز صفا

«**جستارهایی در نسبت محمد تقی بهار با سیاست» در گفت‌وشنود با چهرزاد بهار**

بهار در رفتن رضاخان گفت:هیولا رفت!

سامانه صادقی

در روزهایی که بر ما گذشت، محفل نکوداشتی برای زنده‌یاد محمد تقی بهار معروف به «ملک‌الشعرای بهار» در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی بر گزار شد. این رویداد بهانه‌ای شد که در تبیین تعامل بهار با سیاست، با دخت ارجمندش بانو چهرزاد بهار، ساعتی به گفت‌وگو بنشینیم. امید می‌بریم که انتشار این مصاحبه سال بیشتر نداشت و ۲۲، ۲۰ سال بیشتر نداشت و بر نکتته، علاقه‌مندان را مقبول و مفید آید. ■■■

شاید بهتر باشد که این گفت‌وشنود را از این نقطه آغاز کنیم که بهار در طول زندگی در سیاست و فرهنگ، ولی خیلی‌ها ممکن است در سیاست وارد شوند، اما باذات سیاسی نباشند، چهره‌ای مانند بهار که در ادبیات یک کشور سر آمد است و حتی با کلمات خود بخششی از تاریخ را می‌سازد یا باز تاب می‌دهد، قطعاً مورد طمع بسیاری از سیاستمداران دوره خود قرار می‌گیرد. یعنی اگر همین حالا هم ملک‌الشعرای بهاری به دنیا بیا ی‌د، بسیاری از سیاستمداران دوست دارند به این ظرفیت دست‌اندازی کنند، اما از طرف مقابل، ممکن است خود شاعر سیاسی نباشد یا نخواهد باشد، اگر چه گاهی اوقات کار سیاسی هم کرده است…

گاهی اوقات نه، خیلی‌وقت‌ها…

حالا سؤال اینجاست که آیا پدر تان بالذات سیاسی بود یا بالعرض سیاسی شد؟

در نگاه کلی و در مجموع، باید به شما بگویم که بهار سیاسی بود. بهار ابعاد مختلفی داشت. می‌شود گفت از ابتدا شاعر، سخنان، محقق و روزنامه‌نویس بود چون در آن سن کم روزنامه‌های: «تازه بهار»، بعد از آن «بهار» و نهایتاً «نوبهار» را منتشر می‌کرد. آدمی که سیاسی نباشد، نمی‌تواند روزنامه‌های سیاسی دربی‌آورد. احتمالاً می‌دانید که او بین راه مشهد و تهران در حالی که داشتند تبعیدش می‌کردند، با حیدر عموآوغلی ملاقات کرد. بلکه فکر می‌کنم بهار بعد سیاسی داشت.

ولی این بعد تحت تأثیر بعد ادبی و هنر اصیلی‌اش بود؟

دقیقاً. این عقیده شما را قبول دارم. شعرش را بخوانید، متوجه می‌شوید. «کارنامه زندان» او را بخوانید. در آنجا بهار را کامل می‌شناسید. «کارنامه زندان» یک ذره و دو ذره هم نیست. از تبعید و زندان‌هایش شروع می‌شود و تا وقتی که تهران می‌آید، ادامه می‌یابد. مفصل است. بهار خودش را کاملاً در این کتاب نشان می‌دهد که چه جور آدمی است.

د

واقعاً رشوه گرفتن بهار در قرار داد ۱۹۱۹ مسخره‌ترین حرف است. اگر از انگلیسی‌ها رشوه گرفته بود، چرا ما اینقدر به سختی زندگی می‌کردیم؟ انگ زدن کاری ندارد.

رضاشاه به او گفته بود: بیا با من کار کن، ولی بهار زیر بار نرفت. حتی مدرس به او گفته بود: مرد حسابی! رفتی وسط بیابان خانه ساخته‌ای که دم به ساعت تهدیدت کنند؟ مادرم می‌گفت: بعضی شب‌ها، خانه ما را سنگباران می‌کردند!

استان قدس را دریافت می‌کند. بعد هم که وارد مسائل سیاسی و دوره مشروطه و آن برنامه‌ها می‌شود.

یکی از فصول مهم و درخور تأمل در زندگی بهار، فرآز و فرود رابطه او با رضاخان است. ایشان در دوره کوتاهی بار رضاخان همکاری کرد و بعد به شدت مغضوب او واقع شد، اما در عین حال باز شکافی این مسئله خیلی مهم است.

پس از کودتای ۱۲۹۹ که رضاخان و سید ضیاء و امثالهم می‌آیند، اول از همه عده‌ای را تبعید می‌کنند. بهار را هم به شمیران تبعید می‌کنند. داستانش مفصل است و مادرم بارها برایمان تعریف کرده بود.

سر چه موضوعی ایشان را تبعید کردند؟

ایشان جزو کسانی بود که با کودتای رضاخان و بعدها با تغییر سلطنت مخالف بود. قوام‌السلطنه را هم تبعید کردند. رضاخان حتی یکی دو بار پدرم را می‌بیند و از ایشان می‌خواهد او همکاری کند.

در دورانی که سردار سپه بود و هنوز شاه نشده بود؟

بله. پدر می‌گوید: من با تو کار نمی‌کنم!

اخیراً کتابی درباره واعظ قزوینی چاپ شده است و مدعی شده‌اند هدف رضاخان از ترور مقابل مجلس، خود واعظ قزوینی بود نه ولی، و در مجموع چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد. نظر شما در این باره چیست؟

بهار این ماجرا را نوشت و شعرش هم در این باره هست. اتفاقاً چند سال پیش، آقایی که این کتاب را نوشته، با من تماس گرفت. دخترخاله‌ام، دختر امجدالوزاره است و امجدی‌های قزوین را می‌شناسد. تلفن کرد که جریان ترور واعظ قزوینی را اشتباه نوشته‌اند و او خودش مخالف رضاشاه بوده و این امر مشکلائی برایش پیش آورده بود و رضاشاه اصلاً می‌خواست او را بکشد و خیال کشتن بهار را نداشت… من هم از ایشان پرسیدم: آخر رضاخان برای چه باید واعظ را بکشد؟

منظور تان این بود که او در حدی نبود که رضاخان قصد کشتن او را داشته باشد؟

واعظ یک روزنامه خیلی معمولی در قزوین درمی‌آورد. بعد هم آمده بود گله و شکایتی کند. چه ربطی دارد؟ مسئله مهم این است که همیشه سخنرانی‌های اقلیت مجلس را پدر می‌کرد. در آن روز هم پدر آن سخنرانی معروفش را می‌کند و بعد به ابدارخانه مجلس که رونمایی آن در کاشان بود، چون بهار اصالتاً موقع عبا و عمامه داشت و از پشت سر، خیلی بدش می‌آید و در آنجا مقيم می‌شود و سه شنبه واعظ قزوینی بود. پدرم به گوشه‌ای رفت که جای خود را بخورد، آنهاز پشت سر واعظ قزوینی را – که مثل پدر قدبلند و باریک بود- به جای او اشتهایی می‌زنند. بعد هم به طرز فجیعی جلوی مسجد سیسماهلا، سرش را از بدنش جدا می‌کنند. نکته مهم این است که وقتی به رضاشاه خبر می‌دهند که پدر بهار را تمام کردیم، او فوق‌العاده خوشحال می‌شود! فامیل کسی که این کار را کرد، پهلوان اول. پدر پهلوی بود و بعداً کردند پهلوان. پسر نواش به من گفت: پدربزرگ من برای کشتن پدر شما آمده بود! چرا باید سر واعظ قزوینی را ببرند؟ این بهار که برایشان شر شده بود و می‌خواستند او را از بین ببرند. بهار مخالف زیاد داشت. همه جور چیزی به او بستند و حتی گفتند: از انگلیسی‌ها پول گرفته‌است!

اتفاقاً در موضوع قرارداد ۱۹۱۹ هم می‌گویند که بهار به رشوه‌های این قرارداد آلوده شد…

واقعاً مسخره‌ترین حرف است. اگر از انگلیسی‌ها رشوه گرفته بود، چرا ما اینقدر به سختی زندگی می‌کردیم؟ انگ زدن کاری ندارد. واقعیت این است که هیچ‌کس به اندازه بهار فحش نخورد، چون دشمن زیاد داشت. «کارنامه زندان» را بخوانید تا ببینید چه بلاهایی بر سرش آوردند. رضاشاه به او گفته بود: بیا با من کار کن، ولی بهار زیر بار نرفت. حتی مدرس به‌ او گفته بود: مرد حسابی! رفتی وسط بیابان خانه ساخته‌ای که دم به ساعت تهدیدت کنند؟ مادرم می‌گفت: بعضی شب‌ها، خانه ما را سنگباران می‌کردند!

روزنامه جوان | شماره ۵۴۴۱

شما با پدر محشور بودید، ایشان رضاشاه را چگونه توصیف می‌کرد؟

از او اصلاً خوشش نمی‌آمد. مادرم را بچه‌ها «بهارجان» صدا می‌زدند. این را پدر خواسته بود. در شهریور ۲۰، بعد از اینکه رضاشاه به اصفهان و بندرعباس می‌رود و سوار کشتی می‌شود، پدرم به بهار جان تلفن می‌زند و می‌گوید، «هیولا رفت، راحت شدیم!» مادرم بارها این را به خود من گفت. موقعی که پدرم در اصفهان در تبعید بود، اصفهانی‌ها به داد پدرم رسیدند. به همین دلیل به اصفهان می‌گوید: «بهشت ثانی.»

اصفهان مهد هنر است. طبیعی است قدر چنین آدمی را می‌دانستند… خانه را در اختیارش گذاشته بودند، وگرنه با جیب خالی به آنجا رفته بود. هزاره فردوسی که پیش می‌آید، به رضاشاه می‌گویند از همه جای دنیا اپرانشناس دعوت کرده‌اید که همه آنها بهار را می‌شناسند. می‌خواهید به آنها بگویید بهار در تبعید است؟ او را از تبعید دربی‌آورید. رضاشاه

می‌گوید باید در وصف من شعری بگوید. یکی از ایرادهایی که بعضی‌ها می‌گیرند، این است که چرا بهار برای رضاشاه شعر گفت. پدرم می‌گفت: «من که نمی‌توانم تمام عمر در زندان و تبعید باشم، می‌خواهم زن و بچه‌هایم راحت زندگی کنند و دانشا در معرض رنج، درد، بدبختی و عذاب نباشند.» شعری می‌گوید و در تمام آن رضاشاه را نصیحت می‌کند.

ولی حرف اصلی‌اش، همان «هیولا رفت» بود. اینطور نیست؟

ایسن را مادرم به من گفت. رضاشاه آدم‌های زیادی را کشت.

پدر جلوی شما، هیچ‌وقت در مذمت رضاخان سخن درشتی نگفت؟

پدرم اساساً حرف درشت نمی‌زد. من در تمام عمرم حتی یک کلمه حرف زشت از پدرم نشنیدم. حتی موقعی که با مادرم جر و بحثشان می‌شد – که همیشه سر مسائل مالی بود، چون واقعاً پول نداشتیم – باز من حرف زشت نمی‌شنیدم. در سریال «شهریار»، پدر را با ماشین و دم و دستگاش نشان داد، در حالی که پدر اغلب پیاده می‌رفت و اگر گاهی پیاده می‌کرد سوار درشکه می‌شد. ماشینمان کجا بود؟ تهیه‌کنندگان این مجموعه، حتی می‌آیند از ما بپرسند که خانواده بهار! از پدرتان برایمان بگویید. آن وقت مردم تصور می‌کنند بهار در آن اوضاع ماشین داشت و پشت رل می‌نشست. پدر هیچ‌وقت استخدام دولت نشد و حتی در دانشگاه هم حق‌التدریس درس می‌داد که بعد از فوتش، حقوق او باقی‌ماند کرد.

رابطه پدر تان با محمدرضا پهلوی چگونه بود؟

پدر معرفی خطاب به او سروده بود که در آن می‌گوید: کارهایی را که پدرت کرد، تو نکن! این را از خود پدرم شنیدم که رفته و مشتش را محکم روی میز کوبیده و خطاب به شاه گفته بود: مثل پدرت نباش! دشمنی محمدرضا شاه با پدر من در این چیزها بود. از باب انتقاد، من همیشه گفتم:ا پدرتین کاری که پدرم در تمام عمرش کرد، وزارت شش ماهه فرهنگ بود که قوام‌السلطنه آن را به گردنش گذاشت!

حقوقشان را که قطع کرده بودند، هیچ‌وقت توانستید دوباره برقرار کنید؟

شوهرخوهرم یک بار به مادرم گفت: بهار یک عمر در این مملکت زحمت کشیده، وکیل، وزیر و استاد دانشگاه بود، از همه اینها گذشته جزو مفاخر ادبی این کشور بوده است، با این همه هیچ مقرری ندارد؟ شما چگونه می‌خواهید زندگی کنید؟ مادرم نامه‌ای به مجلس شورای ملی آن موقع می‌نویسد و مواقع را شرح می‌دهد. در آنجا در مورد این مسئله بحث می‌شود و ماهی ۵۰ تومانی مقرری می‌گذارند. بعد پدرم به مجلس سنا می‌رود و در آنجا آقای دستئی و آقای جمال امامی مخالفت می‌کنند و هر همتی را از که دستشان می‌رسد، به بهار می‌زنند که بهار کمونیست بود و حق ندارد بد حتی یک ریال هم به او بدهید! به هر حال ۵۰۰ تومان تصویب شد و بعداً که زیاد شد، ۷۰۰ تومان بود. مادرم می‌گفت: من خجالت می‌کشم بروم و این پول را از بانک بگیرم! به‌جای مادرم من -که دیگر ۱۸ سال داشتم- می‌رفتم و می‌گرفتم. بعدها در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ که ناپواندی رئیس دانشگاه بود، مادرم نامه‌ای به او می‌نویسد که شما می‌دانید رئیس دانشگاهی هستید که بهار جزو اولین اساتیدش بود. حالا باید خانواده‌ها بهار در چنین وضعیتی زندگی کنند؟ ناپواندی در جواب مادر نوشت: من از خجالت آب شدم! حیف که آن نامه‌ها نیستند. نهایتاً ماهی ۲۰۰۰ تومان از دانشگاه تهران مقرر کردند.

در آن دوران، هنوز ساواک تشکیل نشده بود، ولی قطعاً بهار در دستگاه امنیتی آن موقع پرونده داشت. شما هیچ‌وقت پیگیری نکردید پرونده را بگیرید؟

نه، ما چیزی به دست نیاوردیم. در سال ۱۳۰۸، اولین بار در دوره رضاشاه بهار را زندانی می‌کنند و در بازجویی‌ها متهم می‌شود بسه اینکه مرام اشتراکی دارد و کمونیست است. بعدها با همین اتهام چپ، خود و خانواده‌اش را از آزار دادند که نمونه‌اش را در مورد حقوق او گفتم. متأسفانه این اتهامات را هنوز هم تکرار می‌کنند که برای هیچ کدام سندی هم ارائه نمی‌کنند.

محمد تقی بهار در ولسپن سالیان در ستر بهار